

چرخ سنجاب شمار و دم قاقم مه نو      ایمل از راه بدین ابلق براه مرو

☆☆☆

خز و دیباز باغ و بوستان به      نبح و کعخا ز راغ و گلستان به

☆☆☆

ای فلک چند سرا بی سر و پا میداری      بقه وار از همه رخنم بقفا میداری

☆☆☆

ای که ده جهت داری جامه زمستانی      برتن خودت کن بار آن قدر که بتوانی

☆☆☆

ناضافه در بعضی مقطعات و فردیات و رسائل شر خود از قبیل « مناظره طعام و لباس » و « رساله اوصاف شعرا » و « کتاب آرایش نامه » بعضی اشعار خواجه حافظ را بعنوان تضمین یا اقتباس وارد ساخته است .

۱۷ - عبدالرزاق بن اسحق السمرقندی صاحب تاریخ مطلع السعدین که در سال هشتصد و هفتاد و پنج تاریخ خود را تألیف کرده در موارد عدیده صراحه از خواجه حافظ نام برده و بمناسباتی ناشعار او تمثل جسته است و ما در این جا فقط دو مورد را که شأن نزول دو عرل را ذکر کرده است ذکر میکنیم :

یکی بعد از شرح تسخیر شیراز بدست امیر مبارز الدین محمد میگوید : « امیر مبارز الدین محمد در مملکت فارس رایت استقلال باوج جلال بر اعراشت و سادات و علما را معزز و موقر داشت و در امر بمعروف و نهی منکر نوعی سعی نمود که کسی را یارا نبود که نام مناهی و ملاحی برد و مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن زمان میفرماید :

اگر چه ماده فرح بخش و نادگلبیر است      بانگ چنگ مخور می که محتسب نیز است  
الی آخر عرل و مردم را معلوم شرعیه ترغیب مفرمود .

عام دین فقه است و تفسیر و حدیب      هر که خواند غیر از این گردد خبیث

و شاه شجاع و ظرفاء شبراز امیر مبارزالدین محمد را بزبان طرافت محاسب می گفتند.  
دیگر در ضمن نقل وقایع سنه هشتصد و هشتاد و یک و فتح خوارزم بدست امیر  
تیمور میگوید: « بطرفه العینی شهر خوارزم مسخر شد و خزاین و دقاین چندین ساله  
اولاد امیر را بدهود بدست لشکر منصور افتاد و تخریب عمرانات و انواع بیداد در آن  
خطه روی داد و چون باده خوارزم موطن صنایع عالم و مسکن بحار بر بنی آدم بود  
آوازه خرابی آن چنان در اطراف جهان اشتهار یافت که بلبل دستان سرای مولانا  
حافظ در کلامش شراز باین زمره آواز در آورد که:

بخوبان دلمده حافظ بیه آن بیوفائی را که باخوارزمیان نردند ارکان سمرقندی<sup>۱</sup>.

۱۸ - جامی که در سال هشتصد و هفده یعنی بیست و پنج سال بعد از وفات  
خواجه حافظ متولد شده و بواسطه نزدیکی زمان بحافظ و فاصله عصر او از امیر حافظ  
بیک واسطه یعنی خود اشخاص پر مرد معاصر خواجه حافظ را دیده بسیار چیزها  
مینوانسته راجع بخواجه حافظ بنا بگوید و این تمام چیزیه راجع بحافظ نوشته ذیلا  
نقل میشود.

اول شرحی است که در تفحات الایس که تشریح خود در سال هشتصد و هشتاد  
و یک شروع بتألف آن کرده نوشته است:

«شمس الدین محمد الحافظ الشیرازی رحمه الله تعالی وی اسان الغیب و مرخان الاسرار  
است بنا اسرار عمیقیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و اباس مجاز بازموده  
است هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفتند است و در مصوفیائی از  
این طائفه نسبت در سب کرده اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است  
که هیچ کس را آن اتفاق بقتاده الی از عزیزان سلسله خواجگان<sup>۲</sup> قدس الله تعالی

۱ - نقل از سلسله خطی معانی بکاربده.

۲ - سلسله خواجگان مسمود سلسله نقشبندیه است.

اسرار هم فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد و چون اشعار وی از آن مشهورتر است که با براد احتیاج داشته باشد لاجرم عنان قلم از آن مصروف می‌گردد وفات وی در سنه اثنین و تسعین و سبعمائة بوده است رحمه الله تعالی .

جامی در بهارستان نیز در روضه ششم که بنحو اجمال ذکر می‌کند از شعرا نموده راجع به حافظ می‌گوید:

« حافظ شیرازی رحمه الله اکثر اشعار وی لطیف و مطبوع است و بعضی قریب بر حد انجمن غزلیات وی نسبت بغزلیات دیگران در سلاست و روانی حکم فصاید ظهیر دارد نسبت بقصائد دیگران و سلیقه شعر وی نزدیک است سلیقه شعر نزاری قهستانی اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است بخلاف شعر وی و چون در اشعار وی اثر تکلف ظاهر نبود وی را لسان الغیب لقب کرده اند . »

و هم چنین در همان کتاب در شرح حال شیخ کمال خجندی از حافظ صحبتی میکند که این عبارت این است:

« و بعضی عارفان که بصحبت شیخ کمال و حافظ هر دو رسیده بودند چنین فرموده اند که صحبت شیخ به از شعر وی بود و شعر حافظ به از صحبت او . »

این نویسنده معروف با آنکه واقعاً از مؤلفین خوب ایران بشمار است چقدر مطلب را باجمال گذرا بده بهمین اکتفا کرده است که حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است و شعرش مشتمل است بر اسرار غیبیه و معانی حقیقیه و بر مشرب اهل عرفان واقع شده است و تمام همت او این است که بداند واقعا حافظ چرو سلسله‌ای از سلاسل تصوف بوده است یا خیر بقیه را هم بمعروفیت او گذار میکنند .

تکلیف است گفته شود که جامی در صفحات الاس موضوع کتاب خود را شرح حال صوفیه قرار داده بنابراین اگر مزید اهمی نسبت باین موضوع داشته حق دارد . در بهارستان هم مقصود عمده جامی تذکره شعرا بوده است .

۱۹ - دولت‌شاه سمرقندی که در عصر جامی میزیسته و تذکره شعرا<sup>۱</sup> نوشته و در سال هشتصد و نود و دو یعنی درست صد سال بعد از وفات خواجه حافظ کتاب خود را پویان رسانیده با نزدیکی عصر خود به عصر خواجه حافظ و با آنکه قلمها خود در دوره جوانی پیران سالخورده بی را دیده که زمان حافظ را درنگ کرده بودند آنها شرحی که در احوال خواجه حافظ نوشته این است که ذیلاً نقل میشود :

« ذکر محرم راز حضرت بی نیاز خواجه حافظ در راز روح الله بر همه و ارسال الیها فتوحه مآثره زمان و اعجوبه جهان بوده و سخن او را حالانی است که در حوزه طاقیت بشری در نباید همانا واردات نبسی است و از مشرب فخر چاشنی دارد و اکثر او را انسان الغیب نام کرده اند و سخن او بی نیاز است و ساده اما در حقایق و معارف ناد معانی داده و فضا و کمال او بی نهایت است و شاعری دون سرانگ اوست و در علم قرآن بی نظیر بوده و در علوم ظاهر و باطن مشارک الیه گنج حور حقایق و اسرار ساد و اسم انوار قدس الله سره معتقد حافظ بودی و دیوان حافظ را پیش او عالی ادب و ام جوانمندی و بزرگان و محققان را سخنان حافظ از ادبی مالا لام است و القاب و نام خواجه حافظ شمس الدین محمد است در روزگار دولت آل مظفر در ملک فارس در شیراز مشارک الیه بوده اما از غایت کثرت مدیای دون سر هرود باوردی بی اطلاع معائن کردی چنانکه مصرعها بدین بیت

سرمد در غیبی در افشان چو آمدی      نام نوسا نذر حافظ ده بیند پیش کن  
و همواره خواجه حافظ اندر نشان و عارفان صحبت داشی و ایمانا صحبت حکام و صدور نیز رسانتی و با وجود هسلت و کمال با جوانان مسما احتیاط کردی و با همه این خوبی بر آمدی و او را با صنایع سخن و ری القاب حسب الایرالیات و بعد از وفات خواجه حافظ متهمدان و مساجیان او اشعار او را مدون ساخته اند و درین تذکره سه بزرگ اختیار کرده اردیوان او شب سده از غزلهای او که سار مشهور است

سایه و ا      ۸۶      مدوح لاله بر روی      طلاوات ما بچند      خرافات با پای  
الآن آری در

وله ايضاً

دو يار زيرك و از يادۀ كهن دو منى فراغنى و كتابى و گوشه چمنى  
الى آخر غزل

حكايات كنند كه سلطان احمد پادشاه بغداد را اعتقادى عظيم در حق خواجه  
حافظ بودى و چندانيكه حافظ را طلب داشتى و تفقد و رعيت كردى حافظ از فارس  
بجانب بغداد رغبت نكردى و بخشاك ياره در وطن مألوف قناعت نمودى و از شهد شهرهاى  
غريب فراغت داشتى و اين غزل در مدح سلطان احمد بدار السلام بغداد فرستاد .

احمد الله على معناه السلطان احمد شيخ اويس حسن ايلخانى الى آخر غزل  
و خواجه حافظ بذله و احليفه بسيار گفتى و لطايف از او متقول است و واجب نبود از  
لطائف خواجه حافظ چيزى در اين تذكره نوشتن حكايات كنند كه در وقتى كه سلطان  
صاحب قران اعظم امير نيروز كوركان امار الله برهانه فارس را مسخر ساخت در سنه  
خمس و تسعين و سبعمائه و شاه منصور را بقتل رسانيد خواجه حافظ در حيات بود كس  
فرستاد و او را طلب كرد چون حاضر شد كمت من ضرب شمشير آبدار ا كثر ربح مسكون  
را مسخر ساختم و هزاران جاي و ولايت را ويران كردم تا سمرقند و بخارا كه وطن  
مألوف و تختگاه من است آبادان سازم تو مردك بيت خال هندوى ترك شيرازى سمرقند  
و بخاراي ما را مفروشى در امن بيت كه گفته

اگر آن ترك شيرازى بدست آرد دل ما را بجان هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

خواجه حافظ زمين خدمت را بوسه داد و كفت اى سلطان عالم از آن نوع  
بخشنديكى است كه بدس روز افتاده ام حصرت صاحب قران را اس اطافه خوش آمد  
و بسند فرمود و با او عيالى نكرد ملكه عنايت و يوارش فرمود . . . وفات خواجه  
حافظ در شهپور سنه اربع و تسعين و سبعمائه بوده و دره سلاى شيراز مدفون است روح الله  
روحه و بوقنى كه سلطان ابوالقاسم بار بهادر شيراز را مسخر ساخت مولانا محمد

همانی که صدرسلطان با او بود بر سرفراز خواجه حافظ عمارتی مرعوب ساخت. ۱۰  
 اضافه بر اینکه آنچه در شرح حال خواجه حافظ نوشته بسیار مجمل است همین  
 مقدار مطالبی هم که نقل کرده غالباً بدون سند است و معلوم نیست که از منابع صحیحی  
 گرفته است یا نه و این طور حدس زده میشود که نامتأی بیگ سرور احوالی اردیوان  
 خواجه حافظ است و با از حسمه مات.

بهترین مثال برای معلوم ساختن پایه و مانع دولتشاه که تا آنجا که اطلاع داریم  
 قدیمترین بذرده بوسانی است که از حافظ حدیث نموده اند و از آن همه بیشتر از حافظ  
 حدیث کرده و حدیث او بواسطه قرب رهائی حافظ مورد استناد نویسندگان بعد  
 بوده تا آنکه در همین شرحی است که نوشته در اینجا نقل شد و از مناقص گوئی  
 در ۱۳۰۳ هـ ق. در جواب پرسی من میشود که تا چه اندازه میتوان در آن سه های دولتشاه سرفندی  
 اوله زان حدیث را نزد رهبری مشاهده کرد که خواجه حافظ در سنه هفتصد و بود و چهار  
 هشتاد و نه در سنه ۱۳۰۳ لای از ما چون شده است و از طرف دیگر ملاحظه در سال هفتصد  
 و هشتاد و پنج در سنه ۱۳۰۳ در ارد و شمس شاه منصور امر تنبیر حافظ را خواسته بود  
 و در ارد که چگونه سمرقند و بخارا را بخال هندوی برای شراری بخشیده است.  
 اما این سخن است واقع شده یعنی امری بود خواجه را دیده باشد<sup>۲</sup>

۱- تذکره دولتشاه سبب لیدن ص ۳۰۸

۲- علی بن الحسن الواقدی التمشی المسمی المسمی در ذات اطلاق الخواص ۱۰  
 و سال هفتصد و سی و نه درام شاه تاج سلطانی حدیث نموده در آن هم (ناب هم در حدیث  
 شاه ۱ و در آنجا که ایشان در مقابلها بود از بعضی از حدیث صانع شعر می و در آن بخاری از آن )  
 و در اول اول (در حدیث اول در حدیث شعر است ملاحظه مکن)

۳- در آن روز که لای سلطان را مسخر کرد و او آمد و شاه منصور را از خواجه  
 شاه را در پی را طلبید و او همیشه در روی بود و معروفه وانا منگرا در سید زین العابدین سامعی  
 در آن روز که مورخین را داشت و مرید حدیث حافظ بود او را ملازمت امر تصور آورد  
 از آن روز که از هر روز است او با هر است گفت ای شاه من است شمشیر تمام روی  
 روی را بر آن آورده است و در آن روز که را منصور کدم و و آن شاه حدیثی می گفتی مکن  
 در آن روز که در سنه هفتصد و هشتاد و نه

زیرا بطوریکه در قسمت تاریخی این کتاب خواهیم گفت امیر تیمور دو دفعه بشیراز رفته یکی در اواخر سال هفتصد و هشتاد و نه در دوره سلطنت سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع که اندکی بعد شیراز را ترك کرده بهاوراه النهر برگشت و دیگری در سال هفتصد و نود و پنج در دوره سلطنت شاه منصور برادرزاده شاه شجاع که در آن تاریخ شاه منصور بقتل آمد و حکومت آل مظفر در شیراز و یزد و کرمان پایان رسید و افراد معروف آن خانواده همه بامر امیر تیمور هلاک شدند ولی بهر حال سالی را که دولتشاه ذکر میکند درست نیست .

۲۰ - میرخوند صاحب روضة الصفا که مفصل تر از سایر مورخین تاریخ آل مظفر یعنی معاصرین خواجه حافظ را نوشته و مسلماً بمآخذ معتبر دسترسی داشته است در موارد عدیده باشعار خواجه حافظ تمثیل جسته و بیز در طی نقل حوادث

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را بفعل هندویش بوشم سرزند و بخارا را خواجه حافظ گفت از این بختدگی هاست که بدین فقر و ناقه افتاده ام امیر تیمور خدیبه و برای حضرت خواجه و وظیفه لایق تمنن کرد ؟ ( نسخه خطی منعلق بدوست عزیز دانشمند آقای عباس اقبال مورخ تاریخ ۱۲۶۲ )

این نویسنده هم همان اشتباه را کرده است و می گویم چنان دانسته که امیر تیمور پس از قتل شاه منصور در سال ۷۹۵ خواجه حافظ را ملاقات کرده است ولی اهمیت گفته او در این است که واسطه این ملاقات را هم نام میرد و آن سید زین العابدین شیرازی است که در تاریخ معروف است

نصیح خوانی که از معاصرین سید زین العابدین خواندی است در چند مورد از نقل نصیحی نام او را برده است :

از جمله در حوادث سه ۸۲۶ مینویسد . « ولادت سید ابوالعالی بن سلطان الوزرا . سید زین العابدین الحسینی فی لیلۃ الجیس حامس عشرین صفر » و نیز در حوادث سه ۸۲۸ نوشته . « دادن وزارت دیوان حمزه اعلی خاقانی بهر سید اعظم سید زین العابدین بن سید نظام الدین محمد الحسینی و خواجه نظام الملك حمزه تریزی شرکت فی «ابی عشرین وحب الاحم » و هم چس در حوادث سه ۸۲۹ و سه « دادن دیوان باز بصاحب اعظم خواجه غیاث الدین بهر احمد خوانی فی سادس عشر ریح الثانی در سر حس عمل مرصی اعظم در الدوله والدین سید زین العابدین الحسینی بالتماس او » و نیز بطوریکه که گذشت شجاع شیرازی در رساله « ایس الناس » همین حکایت را صریحاً بیان کرده است ولی بدون تمایس و اشتباه .

تاریخی و صحبت از رجال و سلاطین آن دوره به مناسبت اشعار خواجه حافظ را با استشهاد آورده است از همین داستان شاست و گرفتاری و قتل شاه شیخ ابو اسحق انجیر و شعر خواجه در باره او ۸۵

« راستی خاتم ۶- و زه بو اسحقی خوش درخشید و این دو انده سه معنی ده »  
و در ۸۶ حاجی قوام الدین حسن در مدح خواجه از او که -

و دانی اخیر فایده آشنی هلاک هشتاد عری نعمت حاجی قوام ما »

و سرگشته بود اردن شاه شجاع و شاه محمود بدر حه د امر مبارز الدین محمد را در هدایه خواجه - اما در آنجا صد ع ۸۷

« با ما صد در در و اسباب او در آن اوردن است و فاداری اندک »

در جوابت سزا هفتصد هشتاد و شش نوشته که چون شاه شجاع وفات یافت و پسرش سلطان سلیمان در آنجا در سلطنت فادس رسید پس او و پسرانش شاه نجفی و عهدی سلطان بار در آنجا در طرف و این ۸۸ از آنجا که بی رحمت بود هر دو طرف طالع صاحب ۸۹ و با ۹۰ در مقام سفاک آمده و سلطان حسن العابدین شرف مراد صاحب کرد « این تاریخ با مرقدال ۹۱ که ۹۲ که در آنجا مشاهده و مراسم سار بجای آورده به خدمت رسانده و در آنجا در ۹۳ در آن معادن آن حال چند سالی مشاهده بود

۹۴ چون ۹۵ و چه شکر آفرینی  
۹۶ و ۹۷ و اظهار بی و اظهار چاکری  
۹۸ با نام از نام عم دنیا بدری  
۹۹ در در این خاطر و آنچه قاندری  
از شاه بدر حد در بوقی باوری  
ای نور دیده صاحب به از خنک و داور

حاجی قوام الدین حسن در مدح خواجه

این سالی پسر از میان آمدن کردی



۲۹ - خوانند میر صاحب حبیب السیر که علاوه بر آنکه در بسیاری از موارد  
باشعار حافظ تمثال هسته شرح حال نسبت به مفصلی هم در جزو دوم از مجلد سیم از  
خواجه حافظ نوشته است که عیناً نقل میشود :

\* خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که بواسطه کمال بلاغت و فصاحت  
و غایت شهرت بحدوث لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظران مناظم سخنوری ندارد  
بمآهتاب چه حاجت شب تجلی را گویند که روزی شاه شجاع بزبان انقراض خواجه  
حافظ را مخاطب ساخته گفت هیچ يك از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر يك  
منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و دو سه  
بیت در تصوف و بکند و بیت در صفت محبوب و نلوون در يك غزل خلاف طریقت بلقا است  
خواجه حافظ فرمود که آنچه بزبان مبارک شاه میگردد عین صدق و محض صواب است  
اما مع ذلك شعر حافظ در آفاق اشتهار یافته و نظم دیگر حرفان بای اردر اوزه شیراز  
برون نمی نهند بنا بر این کنایت شاه شجاع در مقام ابتدای خواجه حافظ آمده  
بحسب اتفاق در آن ایام آن جناب غزلی در سلك نظم کشیده که مقطعی از این است بیت  
گر مسلمانی از آن است که حافظ دارد آه اگر از بی امروز بود فردایی  
و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مصون این نظم چنین معلوم میشود که  
حافظ بقیام قامت قابل است و بعضی از فقیهان قصد نمودند که فنوی بوسند که شک در  
وقوع روز جزا کفر است و از این بیت اس معنی مستفاد میگردد و خواجه حافظ  
مضطرب گشته نزد شیخ ذم الدین ابو بکر تاسادی که در آن اران عازم حجاز بود  
و در شرار نثرش دست روت و کیمت قصد بداندشان را بارگفت شرح گفت مناسب  
آن است که بیت دیگر مقدم از مطلع درج کنی شعر با این معنی که فلانی چنین  
مکنت تا ممتضای این مثل که نقل کفر کفر است از این نهمت نجات بای بنار آن  
خواجه حافظ اس ست را گفته پیش از مقطع در آن غزل مندرج ساخت که بیت  
این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت بر در میکند ناد و نی ترسانی

و باین واسطه از آن مدغمه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه برایش رضوان شتافت ۱۹

۱۱۱

این است آنچه معاصرین<sup>۱</sup> یا اشخاص قریب العصر، خواجه حافظ در باره او نوشته اند و نویسندگان بعد همان را گرفته و باختلاف عبارات ذکر کرده اند و اگر هم چیزی افزوده اند بسیار کم اهمیت است.

از همه اشها عجیب تر آمده غالب مؤلفین معاصر او مثل مولانا شهاب الدین عبدالمؤمن بن زین الدین اعلمنامه معروف به حافظ آرو و مولانا معین الدین زیدی صاحب تاریخ مواهب الاهی و امثال آنها بجزئیات مثل اشعار خواجه آن هم ندرت و بدین اینده نام شاعر برده شود هیچ يك تفصیل ذکری از خواجه حافظ نکرده اند.

این وقت که منحصراً حافظ نسبت در باره غالب شعرای دیگر هم هست زیرا مورخین قدیم بیشتر بدین حوادث سیاسی اهتمام داشته اند حاصل آنکه آنچه پیشینان راجع به خواجه حافظ برای ما بجا گذاشته اند تقریباً همان است که ذکر شد در همانجا است. این کتاب در فصول بحث از شرح حال خواجه حافظ بار دیگر معین و وارد این مبحث خواهد شد.

البته معلوم است که این مهاد صحیحی که همه از خواجه حافظ بردم اند برای مهاد نقد ادبی امروز واهی و گاهی نسبت و بطوریکه گفته شد شاید تقصیری هم منوجه آنان باشد زیرا هر عصری و زمانی اقتضائی دارد و تکامل علوم اندر بخشی است و این همی شامل مآله ای میشود که نقد ادبی در محل خود از آن استفاده میکنند.

۱- آنچه در علوم ادوار بروی در تاریخ ادبیات ایران در فصل راجع به خواجه حافظ نوشته اند که از معاصرین حدیثه حدیث نگذردام کمی از او نامی برده باشی از بعضی نسخ موده است مآله از آن نام جامع در این حافظ چنانکه سابق بر بدان اشاره شد اصلاً معلوم نیست چه بوده و نگذردام مآله را عطف مشهوری است که در نسخ حدیده پیدا شده است (رجوع شود به مآله حدیثه) اسماء علامه آملی شمس مروی بر دیوان حافظ جانب و راورت ترجمان

از این مقدمه نباید تصور کرد که نوشته حاضر داعیه آن دارد که بکمال مطلوب این بحث رسیده است چنین نیست و البته بافتن آن وقت کافی و اسباب کار جای چنین توقعی هم نخواهد بود بلکه منظور جمع متفرقاتی است که راجع بحافظ در دست بوده منتهی سبک و طرز نقد علمی بقدر امکان در آن رعایت شده و با اندازه توانائی در سنجش مطالب با موازین نقد اهتمام شده است و بنابراین ممکن است چیزهای تازه‌ای داشته باشد یا اقلأ در پیچه تازه‌ای مروی اهل بحث بکشاید.

این کتاب که عنوان عام آن «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ» میباشد دارای سه مقاله یا سه مجلد است:

**مقاله اول:** تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم

**مقاله دوم:** تاریخ اوضاع و احوال علمی و ادبی و اجتماعی عصر حافظ در فارس و مضافات و ایالات مجاوره

**مقاله سوم:** شرح حال و زندگی حافظ و بحث در نحوه خصوصی افکار و اشعار او.

اگر این کتاب توانست توجه اهل بحث را باین موضوع جلب کند و بار دیگر سخن حافظ را در معرض اهل تحقیق قرار دهد بمقصود خود کامیاب شده است و امیدوارم چنین باشد.

ش . م .

## سپاسگزارى

دباجه ما مطابق طرحی که برای آن ریخته شده بود در این جا پایان رسید و قاعدت میبایست خوانندگان محترم را رها کنیم که از اینجا دیگر وارد موضوع کتاب بشوند یعنی ما را و قرن ما را بگذارند و راه قرن هشتم را پیش گیرند ولی چه باید کرد که وظیفه حق شناسی، قامرا فرمان دیگری میدهد و عواطف دوستی و ارادتمندی دامن

سخن را بسوی دیگری می‌کشد و برهاست که اس فرمان مقدس را بمعطاعت قبول کنیم .  
 هشت سال پیش بود که در طی سفری به شیراز و زیارت آرامگاه خواججه نزرگوار  
 شیخ ابن کاز در خیال نگارنده پیدا شد در آن ساعت‌های تفریح و عسر که در گذار آن  
 آرامگاه بود این و همان جعفر آباد و مصلی سر میردم طبعاً بهار حافظ و عصر حافظ  
 مشاهده و دورهای مدهمی از قرن هشتم در نظرم معثور میشد آرامگاه بهرام عمره  
 پنجگانه‌ی سال مبارک ۱۹ هر قدر ممکن است این سطره تاریک و مهم را روشن و  
 روشن تر کنم تا آنکه شود حال حقیقی که حافظ را در دل این سطره به‌سبب و باند  
 شیراز را در وسط دل و کاراش تماشا کنم

دانی شوق این حال را خوب داد دست نگار مطالعه شدم و ساعت‌های فراغ را  
 و هم این کار کردم و این فقط بعنوان یک کار شخصی و برای اقباع حسن کسب‌های  
 مردم با برای این که در کتاب همه کس بخوانند آمده باشم

در این زمانه‌ها در ریزی که ما حافظ شناس و حافظ دوست بودیم اندک آنکه  
 - مرشدان و بدای این ادبی ۱۹ جوانان در آوار داشتند زبان بشوایی و نامها نگارنده  
 نبودند و حافظ در آن اس ما هر روز در هر زمانه دوستان عرب در هر  
 شان اوان جان و متانی از این سخن می‌جوایند و در شنیدن این ماطلی بسیار مهرآمیز  
 و شوق‌انگیز و آن که دادند و چنین شیط و اعتدلی که طاعت و احسان آرا بوجود آورده  
 بود و اوقات این ساله شوق می‌برد و یاد می‌شد و کا مطالعه که دو سال هم بنام  
 بلافاصله یاد کرده بود که کم مورد جدی در حدود از آن پس اری کای که در  
 آثار عالی و در اینها که آنها اندک حقیقی حاجت یاد کرد و دستین یادداشت‌های  
 این کتاب به‌سبب و دوستان و برای این حافظ خاطر سر ایشان نوشته شد

همچو فراموش به‌مقام آن ساعت‌های این را که در شهر مهر پرور مرحوم  
 محمدعلی مدرس باحضور استاد هرمند محترم آقای علم‌قوی و در سری (۱۹ خود ارشدان  
 در این ساله اینها که به‌سبب حافظ همان مقام و مرحوم مدرس با آن - جای

ملکوتی که نمونه زیباترین تجلیات روح بشری بود مهربانها ودانوازیها میکرد خوب میگفت و خوب می شنید با نگاههای پراز مهر و صحبت های دلایز خود همه را گرم میکرد و راستی البصمن را يك پارچه شوق و شور میساخت . اشخاصی که باین سعادت نایل شده و محضرانس فرزین را درك کرده اند میدانند که صاحب دلی که خواجه شیرازی گفته است همانا فرزین و امثال فرزین بوده اند و حقیقه برای حافظ شنونده مانند فرزین و استاد هنرمندی مانند آقای علینقی وزیري لازم است تا معلوم شود که آفرینش در نهاد این سخنور سحر آفرین چه تعبیه ساخته بوده است اکنون آن را در مرد صفا کیش فرزین عزیز در گذشته رفته است ولی خاطرات بسیار از او در دل ارادتمندانش برجاست و چطور ممکن است که ماهها آنها را بگذاریم و بگذاریم بنده اینك با کترین درود خود را بآن روح پاک نثار میکنم و از خداوند نقای استاد هنرمند محترم آقای وزیري را مسئلت می نمایم .

این است سرگذشت پیدایش این فکر و مراحل اولیه این اقدام که در ابتدا خیالی بود ساده و بعد بر اثر تشویق و علاقه مندی دوستان قدم بمرحله عمل گذاشت و زمینه برای تألیف کتابی مبسوط فراهم آمد ولیکن تا بسر منزل نهایی برسد و بصورت کتابی درآید هنوز مرحله بسیار صعب در پیش بود که نگارنده بخودی خود جرأت اقتحام آن را نداشت و آن مرحله نقد و تمجیب علمی است که اساس کار تألیف است چه این جا دیگر صحبت شور و شوق در کار نیست و فقط حساب درس و علم است قلمروی است که فرمانروائی آن فقط با دانشمندان است و سر و کار نویسنده با قوانین سخت علمی خواهد بود و بس و بنابراین قطع این مرحله بی همی خضر خطاست بدینجهت معالجب را بحضرت استاد علامه آقای محمد قزوینی دامت برکاته که در آن وقت هنوز در فرنگستان بودند عرض و وسیله مکتوبی از ایشان کسب تکلیف کردم و راهنمایی خواستم ایشان هم بنا بر سرت پسندیده خود که در تشویق و دستگیری هر طالب علمی دارند باسخی سراسر تشویق و ملاحظت به نگارنده نوشته و راه کار را نشان دادند از حسن اتفاق خود ایشان نیز س از چندی بطهران تشریف آوردند و بدین طریق در پرواین

روشنائی بزرگ و در زیر نظر این ناقد بزرگوار اقدام بتألیف کتاب میسر گردید و نگارنده را اطمینان خاطر می هر چه تمامتر پیدا شد دست بکار زدم و باین جا رسید که ملاحظه میشود، بزرگترین مزیت این کتاب و شاید تنها مزیت آن همین است که از زیر نظر ناقدانه این استاد علامه گذشته است و ایشان با آن دقت نظر و روش محکم علمی که خاص خودشان است این کتاب را طبعاً بکلمه ملاحظه و رسیدگی فرموده و با قبول این زحمت بزرگ نگارنده را رهین اعتنان ساخته اند.

نگارنده در این جا نمی خواهم و حد آن ندارم که راجع به مقامات علامه بزرگوار و خصوصیات روش انتقادی ایشان که حقیقتاً داستان شنیدنی است سخنی بگویم و نویای بدهم چه خود کتاب جدا گانه ای لازم دارد عرض نگارنده در این جا فقط ادای وظیفه و تشار است و هر چند ایشان هستی خود را وقف علم می دانند و تحمل این زحمات را در مورد هر کار علمی و برای هر طالب علمی بی هیچ منت و مضایقت و با اهل با اهل علاقه مندی و میل دل انجام میدهند بنده از ایشان بی اندازه متشکر و سپاسگزارم.

از دوست عزیزم استاد فاضل محترم آقای عباس اقبال که در تهیه کتاب لازم و نشان دادن مأخذ و مراجع و راهنمایی های سودمند مساعدتها فرموده اند سپاسگزارم و نشرات خود را حضورشان تقدیم میدارم.

و نیز از فاضل معظم و دوست ارجمند آقای سعید نیسی که یکی از بزرگترین و مجامع فرین کتابخانه های طهران که انواع کتب علمی و ادبی و تاریخی در آن مجتمع است کتابخانه شخصی ایشان است و همیشه با کمال محبت و احواف کتب نفیسه داده کتابخانه خود را در دسترس نگارنده گذاشته اند صمیمانه تشکر میانم.

دانشمند ارجمند و دوست عزیزم آقای دکتر علی اکبر قباچی که سعناً اطلاع و در قرینه را با دقت نظر علمی و روش بسندیده انتقادی توأم ساخته اند در کار این کتاب حق بسیار بر دمه نگارنده دارند که با کمال محبت و علاقه مندی مساعدتهای ذی قیمت فرموده اند و بدین جهت تقدیم تشکر را فرصه نهائی سیاستگراری خود میدارم.

تثبیه : رسم بسیاری از مؤلفین بر آن است که مدارك خود را در مقدمه کتاب بدست میدهند ولی چون در آخر کتاب فهرستی از اسامی جمیع کتبی که در این تألیف مورد استفاده ما بوده بدست داده ایم و علاوه بر این در حواشی ذیل صفحات کتاب غالباً بمدارك مهمه خود اشاره کرده ایم ضرورتی ندیدیم که در این دیباچه مجدداً و مکرراً به تبیین مدارك خود پردازیم ولی برای رفع اشتباه اشاره به نکته ذیل را در اینجا واجب دیدیم و آن آنست که مدرك عمده اساسی مادر اغلب مطالب این کتاب دو کتاب ذیل است یکی تاریخ آل مظفر از محمود گیتی که در آخر تاریخ لژیله چاپ عکسی اوقاف گیپ طبع رسیده است و دوم جغرافیای تاریخی حافظ ابرو نسخه خطی متعلق بفاضل محترم آقای سید محمد تقی مدرس رضوی . در اغلب مطالبی که از این دو کتاب نقل کرده ایم بمدارك اشاره نکرده ایم و در هر مورد که نقل قول مخالفی با روایت متن لازم دیده ایم در متن یا حاشیه باسم و رسم بمأخذ خود اشاره کرده ایم پس بطور خلاصه نمیتوان گفت که هر کجا در متن اشاره بمأخذ خود نکرده ایم معمولاً ( مگر در موارد نادر ) مأخوذ است از دو کتاب مذکور محمود گیتی و حافظ ابرو ولی اقوال مخالف را بمدارك بدست داده ایم .

طهران شهر نور هزار و سیصد و بیست و یکم هجری شمسی مطابق

شعبان هزار و سیصد و شصت و یکم هجری قمری

دکتر قاسم غنی

## صورت مأخذ و مدارك همه ای که مؤلف این کتاب در تألیف آن از آنها استفاده نموده است :

تاریخ آل مظفر تألیف حاج آقا میرزا محمد تقی حلی بسیار نماز متعلق به آقای عباس اول است  
معلم دانشگاه طهران و عکس نسخه خطی کتابخانه ملی یازیس متعلق به آقای دکتر یاسی  
تاریخ آل مظفر تألیف محمود گویا که در دبی تاریخ گردیده شماره مسلسلی چاپ شده است  
تاریخ معتبر یزد تألیف احمد بن حسن بن علی النکابت درواشتر قرن پنجم هجری مازن برد  
تاریخ معلول تألیف آقای عباس اقبال استاد دانشگاه طهران .

تاریخ حواصت الهی تألیف معین الدین یزدی نسخه خطی حلی بهمان آقای معلم  
جامع النوار مع حسن تألیف حسن بن شهاب الدین حلی بن باب الدین بردی معروف به  
شهاب که در عظیم هشتصد و پنجاه و پنج . ام سلطان محمد بن ناصر بن شاه ح سن امیر نور آریب شاه  
است نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی طهران که تاریخ کتابت آن هشتصد و هشتاد است .

حمرایه ای از تاریخ حاج آقا میرزا محمد تقی حلی در رساله ای از دبیران معاصران  
حکیم حاج آقا حسن احمد دربر متعلق به کتابخانه شهرداری اصفهان که تاریخ کتابت آن هشتصد و  
هشتاد و دو است و سوادى از آن برد نگاشته است .

حکیم حلی که جامع و کاتب آن شهابی است نام عبدالغنی از - ام - آردن ( شمال  
در ایران ) و تاریخ کتابت آن سال هشتصد و هشتاد و سه است این حکیم در تاریخ  
مطابق است به آقای حاج محمد صرافه نویسنده مقاله نویسنده عالی

کتاب السیر بالله چون در چاپ طهران

در مورد تاریخ آن دو مورد مراجعه به کتاب تاریخ طهران از استادان معتمدین  
دبیر جامع التهرانی در رشد الدین فصل اول تألیف حاج آقا میرزا محمد تقی حلی در تاریخ  
و در حواصت تألیف میرزا محمد تقی حلی چاپ طهران

در این مقاله چاپ مصر

میرزا محمد تقی حلی در شرح پرتهالی در نگاشته ای که تاریخ آن هشتصد و هشتاد و دو است

شهابی تألیف آقا میرزا محمد تقی حلی در کتاب تاریخ طهران چاپ طهران

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

میرزا محمد تقی حلی در تاریخ طهران

میرزا محمد تقی حلی در تاریخ طهران

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -

کتاب شرح الدین علی - اب - ه -



# مقاله اول

## تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم

از اواخر قرن هفتم تا سال هفتصد و بیست و پنج حکومت فارس برآ و بحرا بدست خانواده شیوخ طیبی<sup>۱</sup> اداره میشد باین تفصیل که در سال ششصد و نود و دو<sup>۲</sup> شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی عرب که از مالداران و معتبرین فارس بود و بتقوی و پاکدامنی اشتهار داشت بکمک و مساعدت صدر جهان خواجه صدر الدین احمد خالیدی زنجانی وزیر کیخاتو از جانب ایلیخان کیخاتو خان ملقب «ملک اسلام» ملقب شده اجازه نوبت سه گانه زدن که از امتیازات بزرگ دوره مغول بوده یافته حکومت فارس و املاک خالصه ایلیخان برآ و بحرا تا و مفراتش گردید یعنی ابالت فارس و جزائر را از ابتدای سال ششصد و نود و دو بمبلغ هزار تومان مغولی<sup>۳</sup> بمدت چهار سال تا و مقاطعه دادید و او

- 
- ۱ - باقوت در معجم البلدان و حافظ ابرو در جغرافیای تاریخی خود در جلد اول در ذکر شهرهای خوزستان و سر گفته اند که «طیب شهری است میان واسط و اهواز»
  - این حجر عبداللّی در کتاب «الدرر الکامه فی اعیان البانّه الامنه» (در جلد اول دس کتاب ص ۶۰ - ۵۹) در شرح حال صاحب برجیه مریوسد . ابراهیم بن محمد بن سیدی الطیبی الشافعی شهر بابن السواملی و الدوامل اوعنه من حرف کان حدّه من بلده الطیب بانقل الی الواسط ثم بحول الله معبد الی بغداد ومن الناس من علم جلال الدین نقب اللؤلؤ و جمع درامنا و دخل فی صحاره الی الصین و عمل و تمول ثم عمل بلاداً بالعراق فکان یرقی نالرت و اوّدی ما علیه و کان یعطوی علی ذمن و کرم و برّ و اعزاز فی اهل الحیر حتی کان یعمل للممر العاروی الی الف منزل ثم ان التار حطوا علیه فی احد امواته الی ان برعرج حاله فومات سنه ۷۰۶ و له ۷۶ سنه»
  - ۲ - مصنف شراز نامه بوجه است از ابتدای ۶۹۱ تا ۷۲۵ .
  - ۳ - هر يك تومان مغولی ده هزار مسكوك زر بوده است

وجه مقاطعه سال اول را نقد پرداخت که دیگر نواب و عمالی از طرف ایلخان با طرف  
فارس فرستند.

در امارت ملک اسلام مردم فارس از خدمت مغول و ترس امان راحت شدند و روابط  
تجارتی بین سواحل فارس و هندوستان غربی توسعه بسیار یافت زیرا دیگر مأمورین  
و حکام مغول در فارس پراکنده نبودند و اگر چه از طرف ایلخان سه ریه حاصل می‌شود برای فارس  
همین باشد ولی بناچار زیاد در کارها نمیکرد و مأمورین و ریه‌ها را در خواست  
واقعی ممالک اسلام بود.

ملك اعلى شيخ عز الدين عبدالعزیز تا آخر دوره اولچایتو و اوائل دوره سلطان ابوسعید بهادر خان متمدی کار بود ولی او استعداد و کار دائمی پدر را نداشت و بالاخره در آخر ذی القعدة سال هفتصد و بیست و پنج در تبریز بسعایت دمشق خواجه بن امیر چویان بقتل آمد و در شیراز بجوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم مدفون شد.<sup>۱</sup> ابوسعید پس از جلوس بتخت شاهزاده خانم کرد و جین دختر اش خاتون و منگوتیمور بن هلاکو<sup>۲</sup> یعنی زن سیور غتمش قراختائی را منظور نظر مرحمت قرار داد زیرا این شاهزاده خانم پس از فوت اولچایتو تاروود ابوسعید بسلطانیه مقرر سلطنت دولتخواهی نشان داده امور را بر وفق مصالح ابوسعید اداره کرده بود این بود که ابوسعید در سال سوم سلطنت خود یعنی در سال هفتصد و نوزده کرد و جین را بحاکومت فارس منصوب ساخت.

بعد از فوت آیش خاتون<sup>۳</sup> در ششصد و هشتاد و پنج تا این تاریخ هر روز حکومت فارس با کسی بود و ترتیب منظمی نداشت کرد و جین که زنی عاقل و با تدبیر و نیک فطرت و عادل بود در آبادی شیراز کوشید اینیه خیریه بسیار از قبیل مدرسه و رباط و بیمارستان و مساجد و سدها ساخت موقوفات بسیار برای اداره این اینیه قرار داده بنف و بخشش های بسیار نمود.

#### ۱ - هل از همان اوقات

۲ - شاهزاده کرد و چون دختر منگو تیمور بن هولاکو بن تولی بن چنگیز خان و مادرش آیش خاتون بنت سعد بن امیر نکر بن سعد بن رنگی است از سلاطین سلفریان فارس این شاهزاده از زبان بسیار کاودان و کاتبه بوده و آثار خیریه او در فارس منتهی بر پا بوده است وی ابتدا در حاله نکاح سلطان جلال الدین سیور غتمش در آمد و چون سیور غتمش امام نامیر سنانامش بر نورالتی دادند و حد او به پسر غتمش طعمای دادند (جامع الخواریز رشید الدین سید الله خلیف کازمر صده ۱۰۸) ظاهراً حد او این شهر احر است که بعد شحه مغولی شیراز در آمده و بلافاصله بعد از او زن امیر چویان شده است

۳ - نام این اناک اش است که «آیش» بعد الف بریده مرثیه ای که صاحب تاریخ و صاحب در باره او سروده و میگوید

«بخت را اگر بخت بودی کی شدی شاه زو حدی جرح را اگر دیده بودی بر «اش» بگریستی.





بطوریکه فیسیح خواجه در حواشی سال هفتصد و سی و هشت نوشته کرد و چنین در این سال وفات کرده است. با آنکه از سالهای آخر زندگانی او اطلاعات بسیار در دست نداریم ولی این قدر معلوم است که در سال هفتصد و بیست و نه هنوز در شیراز حکومت داشته است چه در همین سال امیر مبارزالدین محمد بن مظفر از پدر بشراز پدش او و پسر شوهر قدیمش جلالالدین سیور غمش یعنی قطبالدین شاه جهان پسر سیور غمش که آخرین پادشاه قراختائی کرمان است و پس از معزولی بشراز نزد زن پدر خود کرد و چمن رفته تا موقع مرگش در شرار میزیسته است آمده و دختر قطبالدین شاه جهان را که مخدومشاه قتلخ ترکان نام داشت ازدواج کرده و بیزد برد و این زن مادر شاه شجاع است

۱. امیر تالش سرگشتی از عراق و فارس و کرمان نمود و در هر جا جماعتی از گردانندگان را بقتل رسانید مخصوصاً در کرمان جماعتی از ترکمانان را که راه میزدند کشت خلاصه رصبی از او در دل مردم جای گرفت ولی بطوریکه خواهیم دید طولی نکشید که چوپانیان بر افتادند.

امیر تالش از طرف خود در سال هفتصد و بیست و پنج حکومت را بملک شرف‌الدین شاه محمود اینجو داد که در زمان حکومت شیوخ طیبی هم در امور فارس دخل و تصرف داشته باشند معنی که در دوره ملک عدل شیخ عبدالعزیز طیبی متصدی کارهای خاصه شاهی بوده و بهمن مناسبت به اینجو معروف شده است زیرا در زمان ایلخانان مغول «اینجو» بمعنی حاله دیوانی و املاک مخصوص ایلخان بوده است بنا بگفته صاحب سراز نامه از اول سلطنت او اجایتمو یعنی سنه هفتصد و سه در فارس و حوالی آن علائق پیدا کرده است<sup>۱</sup>

تصدی حاله خود شعل بهتاور و پر دحای بوده و شرف‌الدین محمود اینجو در ضمن این کار و حکومت فارس و مضافات که بعد باو مفوض شده شخصاً بسیار ثروتمند شده است بطوریکه در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان در سال صد تومان<sup>۲</sup> معولی عایدی املاک شخصی او میشده است

---

۱ - شاه محمود اینجو در سال هفتصد و بیست و پنج شراز آمده و با امیر تالش چوپای بکار حکومت پرداخت و از جمله سرگمت و جلد از وی شهر شیراز پرداخت (فارسنامه ناصری جلد اول)

۲ - تومان در معولی یعنی ده هزار در معنی توارج از جمله فارسنامه ناصری عادات شاه شرف‌الدین محمود اینجو را در سال صد هزار تومان نوشته اند و قطعا این مبلغ اشیاء است در آن صورت هر سال يك ميليارد یعنی هزار میليون مسكوك طلا یا نقره (رحمت اینک مراد از تومان مسكوك طلا باشد یا نقره) عایدی او بوده است و این موی العاده مسعود لیکه محال است ظاهراً صحیح آن صد تومان وده است که نارت بوده است از يك میليون مسكوك طلا یا نقره و بعضی از ناصری مآثر حال مسکوده اند که معصود از تومان تومان معر معولی آن اواخر است که عبارت

بطوریکه نصیح خواری در حوادث سال هفتصد و سی و هشت نوشته کرده و چنین در این سال وفات کرده است. با آنکه از سالهای آخر زندگانی او اطلاعات بسیار در دست نداریم ولی این قدر معلوم است که در سال هفتصد و بیست و نه هنوز در شیراز حکومت داشته است چه در همین سال امیر مبارزالدین محمد بن مظفر از یزد بشیراز پیش او و پسر شوهر قدیمش جلالالدین سیور غتمش یعنی قطبالدین شاه جهان پسر سیور غتمش که آخرین پادشاه قراختانی کرمان است و پس از معزولی بشیراز نزد زن پدر خود کرد و جین رفته تا موقع مرگ در شیراز میزیسته است آمده و دختر قطبالدین شاه جهان را که مخدومشاه قتلغ ترکان نام داشت ازدواج نموده یزد برد و این زن مادر شاه شجاع است.

خانواده شیوخ طیبی که مقاطعه کار ایلخانان مغول بودند قلمرو فارس و شهبانکاره ولار تا سواحل و بعضی جزایر خلیج از قبیل هرموز و کیش و حتی عراق عرب و بصره و واسط را تحت اداره خویش داشته اند.

در اواخر سال هفتصد و بیست و چهار عزالدین عبدالعزیز طیبی آخرین حاکم این خاندان به تبریز بدر بار ایلخان ابوسعید رفت ابوسعید در سال هفتصد و بیست و پنج بمعایت امیر دمشق خواجه پسر امیر چوپان سلدوز که در انوقت نهایت درجه نفوذ را در دربار ایلخان داشت و او و پدر و برادرانش دست در کار کلیه امور مملکت بودند ملک اعلم شیخ عزالدین عبدالعزیز طیبی را داشت<sup>۱</sup> و حکومت فارس و کرمان و عراق را ناصر قالی بن امیر حسن چوپانی برادر زاده دمشق خواجه سپرد

۱ - بن شارح مجمل نصیحی این است: «هفتصد و سی و هشت وفات اردو جان خامون حرم جلال الدین سیور غتمش والی کرمان سلطانه و دولت ششراز بدرسه که خود مآخه».

۲ - ملک شمس الدین برادر ملک عزالدین که نام ملک اعلم مملکت بوده است چندی بعد در تبریز وفات یافت نصیح خواری در مجمل نصیحی در حوادث هفتصد و سی و چهار می نویسد: «۷۳۴ وفات ملک شمس الدین بن شیخ جمال الدین حاکم شبراز برادر ملک عزالدین الکبیری و مل سنجسی و نلین و بیماه».



شهر تالش سرگشی از عراق و فارس و کرمان نمود و در هر جا جماعتی از گردنکشان را بقتل رسانید مخصوصاً در کرمان جماعتی از ترکمانان را که راه میزدند کشت خلاصه رعیی از او در دل مردم جای گرفت ولی بطوریکه خواهیم دید طولی نکشید که چوپانیان بر افتادند.

امیر تالش از طرف خود در سال هفتصد و بیست و پنج حکومت را بملک شرف‌الدین شاه محمود اینجو داد که در زمان حکومت شیوخ طیبی هم در امور فارس دخل و تصرف داشته نایممنی که در دوره ملک اعدل شیخ عزالدین عبدالعزیز طیبی تصدی کارهای خالصه شاهی بوده و بهمین مناسبت به اینجو معروف شده است زیرا در زمان ایلخانان مغول «اینجو» بمعنی خالصه دیوانی و املاک مخصوص ایلخان بوده است بنا بگفته صاحب شیراز نامه از اول سلطنت اولجایتو یعنی سنه هفتصد و سه در فارس و حوالی آن علائق پیدا کرده است.<sup>۱</sup>

تصدی خالصه خود شغل پهناور و پر دخلی بوده و شرف‌الدین محمود اینجو در ضمن این کار و حکومت فارس و مصافات که بعد باو مفوض شده شخصاً بسیار نروتمند شده است بطوریکه در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان در سال صد تومان<sup>۲</sup> مغولی عایدی املاک شخصی او میشده است.

---

۱ - شاه محمود اینجو در سال هفتصد و بیست و پنج شیراز آمده به بیابان امیر تالش جوپایی بکار حکومت پرداخت و از جمله سرزمین و تجدد آروی شهر شیراز پرداخت (فارسانه ناصری چله اول)

۲ - تومان در مغولی یعنی ده هزار در بعضی تواریخ از چله فارسانه ناصری عایدات شاه شرف‌الدین محمود اینجو را در سال صد هزار تومان نوشته اند و قطعا این مبلغ اشتباه است زیرا در آن صورت هر سال يك میلیارد یعنی هزار میلیون مسكوك طلا یا نقره (برحسب اینکه مراد از تومان مسكوك طلا باشد یا نقره) عایدی او بوده است و این نوع العاده مسعد بلکه محال است ظاهراً صحیح آن صد تومان بوده است که عبارت بوده است از يك میلیون مسكوك طلا یا نقره و بعضی از نویسندگان متأخر خیال مسکرده اند که معصود از تومان تومان غیر مغولی است و اواخر است که عبارت